



Typology of the Origin of False Religions from the Perspective of Allameh Tabataba'i

Javad Goli ^{a*}

^a Assistant Professor, Department of Theology and Philosophy of Religion, Imam Khomeini Institute goli@iki.ac.ir

KEYWORDS

Religion
false religion
origin of religion
Allameh Tabataba'i

ABSTRACT

The issue of the origin of religion is one of the controversial issues between theists and atheists. Sometimes the debate is about the origin of true religion and sometimes it is about the origin of false religions. Allameh Tabataba'i is one of the prominent contemporary theologians who, from a theistic perspective and looking at the verses of the Quran, hadiths and historical evidence, has put forward theories in this field. Considering that these theories have been presented sporadically in the twenty volumes of Al-Mizan and in Allameh's other books and have not been presented and typified in a coherent and comprehensive manner, in this article, focusing on Allameh's works, especially Tafsir Al-Mizan, we intend to extract and typify Allameh Tabataba'i's theories on the origin of false religions using a descriptive and analytical method. The result of the research is that these factors are divided into three types: insight, tendency and action. Insight factors include matters such as comparing divine action to human action, error in applying religious tradition to the dictates of nature, granting the originality and independence to imaginary intercessors, error in identifying the instance of God, belief in the self-sufficiency and historicity of the true religion. Attitudinal factors include matters such as sensual desires, the motivation to gain benefit, and the motivation to ward off harm. Action factors include matters such as differences resulting from the oppression and corruption of some religious scholars, physical division and dispersion, giving religion an ethnic flavor, attracting the hearts of followers of idolatry, splitting the true religion, deviation in describing Godhood, establishing a tradition of recommendation to ensure the happiness of eternal life, honoring tribal elders by making idols of them, and openly expressing mystical truths.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* Corresponding author.

E-mail address: goli@iki.ac.ir

DOI: 10.22034/rtmr.2025.2072612.1108

Received: 2025/9/24; Received in revised form: 2025/10/5; Accepted: 2025/10/6





نوع مقاله: پژوهشی

گونه‌شناسی خاستگاه ادیان باطل از دیدگاه علامه طباطبایی با تأکید بر تفسیر المیزان

جواد گلی^{الف*}^{الف} استادیار گروه کلام و فلسفه دین مؤسسه امام خمینی، قم، ایران goli@iki.ac.ir

واژگان کلیدی	چکیده
دین دین باطل خاستگاه دین علامه طباطبایی	مسأله خاستگاه دین یکی از مسائل اختلافی میان خداپاوران و ملحدان می‌باشد. گاهی بحث درباره منشأ دین حق می‌باشد و گاهی بحث درباره منشأ ادیان باطل است. علامه طباطبایی از دین‌شناسان برجسته معاصر است که از دیدگاه خداپاورانه و با نگاه به آیات قرآن، احادیث و شواهد تاریخی نظریاتی را در این زمینه مطرح کرده است. با توجه به این که این نظریات در بیست جلد المیزان و در کتاب‌های دیگر علامه به طور پراکنده مطرح شده است و تاکنون به گونه ای منسجم و جامع ارائه و گونه‌شناسی نشده است در این مقاله با تمرکز بر آثار علامه به ویژه تفسیر المیزان در صدد هستیم با شیوه توصیفی و تحلیلی، نظریات علامه طباطبایی را در باب خاستگاه ادیان باطل استخراج کرده و گونه‌شناسی کنیم. نتیجه تحقیق این است که این عوامل به سه گونه بینشی، گرایشی و کنشی تقسیم می‌شوند. عوامل بینشی اموری مانند «قیاس فعل الهی به فعل بشری»، «خطا در تطبیق سنت دینی بر حکم فطرت»، «اصالت و استقلال قائل شدن برای شفیعیان پنداری»، «اشتباه در تشخیص مصداق رب»، «باور به خودکفایی و تاریخ‌مندی دین حق» می‌باشد. عوامل گرایشی شامل اموری مانند «هواهای نفسانی»، «انگیزه جلب منفعت» و «انگیزه دفع ضرر» است. عوامل کنشی مشتمل بر اموری مانند «اختلافات ناشی از ظلم و فساد برخی عالمان دین»، «تفرقه و تشتت جسمی»، «صبغه قومی یافتن دین»، «جلب قلوب پیروان بت‌پرستی»، «تقطیع دین حق»، «انحراف در توصیف ربوبیت»، «وضع سنت استحسانی برای تأمین سعادت زندگی ابدی»، «تکریم بزرگان قبیله با ساختن بت‌های آنها» و «بی‌پرده بیان کردن حقایق عرفانی» است.

۱- مقدمه

یکی از مسائل مهم در عرصه فلسفه دین و کلام جدید مسأله خاستگاه دین است که فیلسوفان دین و متکلمان پاسخ‌های متفاوتی به آن داده‌اند. باید توجه داشت که اولاً گاهی مقصود از خاستگاه دین، منشأ پیدایش دین است و گاهی مقصود از آن، علت گرایش انسان‌ها به دینداری می‌باشد. ثانیاً ادیان موجود در میان بشر به دو قسم دین حق و دین باطل تقسیم می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۳۱) بر اساس نگاه خداپاورانه منشأ دین حق، اراده تشریعی خداوند متعال است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۹۱) و عامل مطلوب برای گرایش به دین، مطابقت دین حق با عقل و فطرت انسان می‌باشد، ولی بر اساس نگاه‌های طبیعت‌گرایانه که دین را از مقوله امور باطل و خرافات می‌شمرند، منشأ دین و عوامل گرایش به آن، اموری نامطلوب از قبیل جهل و ترس انسان است (یوسفیان، ۱۳۹۱، ص ۲۵-۵۰). علامه طباطبایی یکی از دین‌پژوهان برجسته است که در زمینه

خاستگاه دین به هر دو معنایش نظریاتی را مطرح کرده است و به نقد نظریات مخالف پرداخته است. شیوه ایشان در این بحث، استناد به شواهد قرآنی و روایی و استدلال‌های عقلی و شواهد تاریخی است. بسیاری از مباحث علامه طباطبایی در زمینه خاستگاه دین معطوف به دین حق است اما در برخی موارد به خاستگاه ادیان باطل پرداخته‌اند و منشأ پیدایش ادیان باطل و علل گرایش انسان‌ها به این ادیان را بررسی کرده‌اند. در زمینه دیدگاه علامه طباطبایی درباره خاستگاه دین مقالاتی نوشته شده است مانند مقاله «منشأ، کارکرد و اوصاف دین حق از دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان» (رضا احمدی، مجله سخن حق، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۳-۴)، مقاله «بررسی منشأ دین و دینداری از دیدگاه علامه طباطبایی» (قربان علمی، فصلنامه آیین معرفت، شماره ده، بهار ۱۳۸۶) و مقاله «بررسی منشأ دین از دیدگاه دورکیم و طباطبایی» (قربان علمی، مجله مطالعات اسلامی، شماره ۵۹، بهار ۱۳۸۲). اما در این مقالات، دیدگاه علامه طباطبایی درباره خاستگاه دین حق ارائه شده است و دیدگاه ایشان درباره خاستگاه ادیان باطل مطرح نشده و گونه‌شناسی نشده است. با توجه به این که اولاً علامه طباطبایی در زمینه مباحث دین‌شناسی جایگاهی برجسته دارد؛ ثانیاً عوامل پیدایش ادیان باطل به طور پراکنده در آثار ایشان به ویژه ذیل تفاسیر آیات قرآن در تفسیر المیزان مطرح شده است؛ ثالثاً تاکنون اثری جامع و منسجم که عوامل پیدایش ادیان باطل از دیدگاه ایشان را جمع‌آوری و گونه‌شناسی کرده باشد، نگاشته نشده است؛ رابعاً منشأیابی ظهور ادیان باطل و گونه‌شناسی آنها به جهت مقابله علمی، فرهنگی و اجتماعی با آنها ضرورت دارد؛ با توجه به این نکات لازم است با شیوه توصیفی و تحلیلی دیدگاه علامه طباطبایی در زمینه خاستگاه ادیان باطل، با مراجعه به آثار ایشان به ویژه تفسیر المیزان ارائه و گونه‌شناسی شود. بدین منظور نخست به تعریف دین از دیدگاه علامه طباطبایی می‌پردازیم. سپس شواهد ایشان را برای شمول واژه دین نسبت به مکاتب باطلی مانند شرک و مادی‌گرایی ارائه می‌کنیم و در ادامه دیدگاه ایشان درباره خاستگاه‌های ادیان باطل را مطرح و گونه‌شناسی می‌کنیم. لازم به ذکر است که اولاً طبق تعریفی که علامه از دین به عنوان روش زندگی دارد مکاتب ساختگی و فرقه‌هایی که به دلیل تحریف آموزه‌ها یا بدعت‌ها، از دین حق منشعب شده‌اند نیز در این مقاله دین باطل شمرده می‌شوند و دیدگاه علامه طباطبایی درباره خاستگاه آنها نیز ذیل بحث از خاستگاه ادیان باطل مطرح می‌شود. ثانیاً گاهی منشأ پیدایش ادیان باطل و منشأ گرایش مردم به آنها یکسان است مثلاً انگیزه جلب منفعت یا دفع ضرر هم می‌تواند منشأ پیدایش ادیان باطل باشد و هم منشأ گرایش به آنها. از این رو، این دسته عوامل نیز در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است و در دسته‌بندی عوامل پیدایش ادیان باطل از دیدگاه علامه طباطبایی گونه‌شناسی شده است.

تعریف دین

به نظر علامه طباطبایی، طبق یک اصطلاح که در عرف قرآن نیز کاربرد دارد دین به راه و رسم زندگی اطلاق می‌شود اعم از این که خداوند آن را وضع کرده باشد و از راه وحی و نبوت به بشر ابلاغ شده باشد یا بشر آن را وضع و قرارداد کرده باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۶) به عبارت دیگر، مراد از کلمه «دین» روش زندگی است که انسان در زندگی اجتماعی‌اش آن را می‌پیماید (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۷، ص ۲۳۳) (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، ص ۲۹۲) و این روش زندگی مبتنی بر اعتقادی است که انسان درباره حقیقت جهان هستی و خودش به عنوان یکی از اجزای جهان دارد. (طباطبایی، ۱۳۸۸ ب، ص ۲۶-۲۷)

شمول واژه دین نسبت به مکاتب توحیدی، شرک‌آمیز و الحادی

تعریف یادشده از دین عام است و شامل سنت‌های اجتماعی مختلف که در قالب ادیان توحیدی، شرک‌آمیز و الحادی عرضه شده، می‌شود؛ زیرا دین همان سنت و شیوه زندگی اجتماعی است که در اثر اختلاف اعتقادات درباره حقیقت جهان هستی، مختلف می‌شود. توضیح این که، اگر افراد اجتماع معتقد باشند که جهان، مالک و خالق دارد که علت‌هستی‌بخش آن است، و رجوع مخلوقات نیز به سوی او است، و نیز معتقد باشند که انسان فناپذیر است، و حیات ابدی دارد که با مرگ پایان نمی‌پذیرد، انسان‌های چنین اجتماعی به گونه‌ای زندگی می‌کنند که موجب تأمین سعادت حیات ابدی و بهره‌مند شدن از نعمت‌های جاودانه جهان آخرت می‌شود. ولی اگر افراد اجتماع معتقد باشند که جهان، خدا یا خدایانی دارد که امور را بر اساس رضایت یا خشم‌شان تدبیر می‌کنند، و به معاد باور نداشته باشند، چنین اجتماعی، شیوه زندگی را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که موجب تقرب به خدایان و راضی نمودن آنها شود تا خدایان، آنها را از امکانات زندگی و نعمت‌هایی که به آنها تمایل دارند،

بهره‌مند سازند. از سوی دیگر، اجتماعی که به مالک و تدبیرکننده‌ای برای جهان معتقد نیست و به زندگی ابدی برای انسان‌ها باور ندارد مانند مادی‌گرایان که هیچ گونه اعتقادی به ماورای طبیعت ندارند، شیوه زندگی و قوانین اجتماعی خود را بر مبنای بهره‌مندی از زندگی دنیا، که با مرگ پایان می‌پذیرد، وضع و بنا می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۵، ص ۷-۸)

طبق تعریف مزبور که دین به معنای سنت و شیوه زندگی است، همه انسان‌ها دین دارند؛ زیرا هر انسانی سنتی از سنت‌ها را در زندگی دنیوی‌اش برگزیده و به آن ملتزم شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۲، ص ۱۴)

نتیجه این که، تعریف عام دین هم درباره دین حق و هم درباره دین‌های تحریف شده و دین‌های انحرافی به کار می‌رود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، ص ۱۸۹-۱۹۰) چنین تعریف عامی از دین که حتی شامل راه و رسم مادی‌گرایان می‌شود مستند قرآنی دارد. خداوند در وصف ستمگران از هر طبقه و صنف که با دین خدایی دشمنی دارند، می‌فرماید: «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَنْهَوْنَ عَنْهَا عِوَجًا» (اعراف، ۴۵) «کسانی که -مردم را- از راه خدا بر می‌گردانند و راه خدا -راه و رسم زندگی فطری- را در حالی که کج کرده‌اند قصد می‌کنند و پیش می‌گیرند» (طباطبایی، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۶)

همچنین در برخی احادیث، اصطلاح «دین» درباره مکاتبی به کار رفته که باور به خدا در آن وجود ندارد:

زبیری نقل کرده که از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم که از اقسام کفر که در قرآن مطرح شده است ه من خبر بده. امام فرمود: کفر در قرآن در پنج دسته معرفی شده است. یک قسم کفر به دلیل انکار ربوبیت است که معتقدان به آن منکر ربوبیت، بهشت و جهنم هستند و این عقیده دو گروه از زندیق‌ها است که به آنها لقب دهریه داده‌اند و بر آن هستند که گذر زمان موجب مرگ آنها می‌شود [نه این که خدا جان آنها را بگیرد] و این دینی است که برای خودشان از روی استحسان وضع کرده‌اند.

عَنْ أَبِي عَمْرِو الزُّبَيْرِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ وُجُوهِ الْكُفْرِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ: «الْكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ: فَمِنْهَا كُفْرُ الْجُحُودِ - وَالْجُحُودُ عَلَى وَجْهَيْنِ - وَالْكُفْرُ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ، وَ كُفْرُ الْبِرَاءَةِ، وَ كُفْرُ النَّعَمِ. فَأَمَّا كُفْرُ الْجُحُودِ، فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرَّبُوبِيَّةِ، وَ هُوَ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ: لَارَبَّ، وَ لَأَجَنَّة، وَ لَنَارٍ، وَ هُوَ قَوْلُ صَنِيعِينَ مِنَ الزَّانِدَةِ يُقَالُ لَهُمْ: الدَّهْرِيَّةُ، وَ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ: «وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» وَ هُوَ دِينٌ وَضَعُوهُ لَأَنْفُسِهِمْ بِالِاسْتِحْسَانِ مِنْهُمْ عَلَى غَيْرِ تَثَبُّتٍ مِنْهُمْ وَ لَاتَحْقِيقٍ لِشَيْءٍ مِمَّا يَقُولُونَ.» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۴، ص ۱۴۹-۱۵۰)، (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۵۳)

دیدگاه علامه طباطبایی درباره منشأ پیدایش دین‌های باطل

طبق نگرش خدا باورانه، حق و باطل در جهان دو گروه در مقابل هم هستند؛ چون یکی به حق ایمان دارد و دیگری به آن کفر می‌ورزد؛ بنابراین، اگر چه ادیان بسیاری وجود دارد؛ اما همگی ذیل عنوان حق و باطل منقسم می‌شوند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۴، ص ۳۶۰-۳۶۱) دین حق واحد است و محورش توحید و پرستش خدای یگانه است. (ج ۱۴، ص ۳۲۱) اختلافاتی که در دین ایجاد شده از ناحیه وحی آسمانی نیست؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، جلد ۱۸، ص ۲۸) همچنان که ناشی از فطرت و غریزه انسان‌ها نیست؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۱۱) بلکه انسان‌ها با ساختن ادیان غیرالهی و باور به خدایانی ساختگی دچار اختلاف و تشتت شده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۴، ص ۳۲۱) در ادامه، دیدگاه علامه طباطبایی درباره منشأ پیدایش ادیان باطل در قالب سه گونه بینشی، گرایشی و توانشی تقسیم شده و ارائه می‌شود.

الف. عوامل بینشی

یک دسته از عوامل پیدایش ادیان باطل، مربوط به بینش انسان‌هایی است که دین باطلی را وضع می‌کنند. شناخت نادرست آنها نسبت به ذات خدا یا اوصاف و افعال او یا درک خلاف واقع نسبت به مخلوقات الهی منجر به پیدایش ادیان باطل می‌شود. در این مجال به توضیح این گروه از عوامل می‌پردازیم.

۱. قیاس فعل الهی به فعل مخلوقات

انسان‌های ساده اولیه، انواع مختلف حوادث را به رب‌های مختلفی غیر از خداوند متعال استناد می‌دادند. برخی از عواملی که موجب چنین باوری می‌شد عبارت‌اند از:

الف. انسان‌های مزبور هر چیزی را با وضع خود قیاس می‌کردند، و از سوی دیگر می‌دیدند که افعال مختلفشان مستند به قوا و اعضای مختلفشان است.

ب. آنها می‌دیدند که افعال مختلف اجتماعی مستند به اشخاص مختلف در اجتماع است.

ج. آنان مشاهده می‌کردند که حوادث مختلف به علت‌های قریب مختلف مستند است، هر چند که زمام همه آن حوادث نزد خالق است که مجموع جهان هستی، مستند به او است.

گروهی از انسان‌های اولیه این رب‌ها را به نام ارباب انواع از قبیل رب زمین، رب دریاها، رب آتش، رب هوا و بادهای می‌خواندند. گروهی دیگر مانند صابین آنها را به نام ستارگان و مخصوصاً سیارات معرفی می‌نمودند و آثار مختلفی در عالم عناصر و موالید برای آنها قائل می‌شدند سپس مجسمه‌ها و صورتهایی برای آن رب‌ها می‌ساختند و آنها را می‌پرستیدند تا وسیله شفاعتشان نزد صاحب بت شود و سرانجام آن رب‌ها برای آنان نزد خداوند بزرگ و منزّه شفاعت کنند تا به این وسیله به سعادت دنیوی و اخروی نائل شوند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۳۴۹)

۲. خطا در تطبیق سنت دینی بر حکم فطرت در باب خضوع موجود ضعیف در برابر موجود قوی

یکی از قوانین جهان هستی این است که موجود ضعیف، ناتوان و حقیر در برابر موجود قوی، قادر و عظیم خضوع می‌کند. این قانون عمومیت دارد و در همگی اجزای جهان هستی سریان دارد و به واسطه این قانون، اسباب در مسببات تأثیر می‌گذارد و مسببات از اسباب تأثیر می‌پذیرد. همه این خضوع‌ها با همه شکل‌هایی که دارد یک حقیقت است و آن عبارت است از احساس ذلت و خواری در نفس در مقابل عزت و قهر طرف مقابل. آن عمل بدنی که مظهر این تذلل و خواری در نفس است، عبادت می‌باشد. به هیچ‌وجه نمی‌توان انسان را از چنین خضوعی منع کرد؛ زیرا مستند به حکم فطرت است. از این‌رو، از انسان انفکاک‌ناپذیر می‌باشد. باتوجه به این نکته، وقتی که انسان اذعان کرد که جهان هستی خالق دارد که آن را با علم و قدرتش آفریده است ناگزیر در راستای پیروی از قانون جهانی مزبور در برابر چنین خالق خضوع عبادی می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، ص ۲۷۴) پژوهشگرانی که درباره اوضاع امت‌های گذشته تحقیق کرده‌اند یا درباره اقوام مختلف معاصر تأمل کرده‌اند، نیز اذعان کرده‌اند که انسان به طور فطری در برابر قوایی که بر وی برتری دارد و در او اثرگذار است، خضوع دارد. پس وقتی که فطرت انسان به خالق که در تکوین و تدبیر جهان تأثیرگذار است، اذعان کرد در برابر وی خضوع می‌کند. چنین حکم فطری در انواع مختلف انسان‌ها وجود دارد چه قائل به توحید باشند که پایه دین پیامبران است و چه مانند بت‌پرستان قائل به تعدد خدایان باشند و چه مانند دهریون و مادی‌گرایان منکر خالق جهان باشند؛ زیرا تا زمانی که انسان، انسان است، فطرت قابل بطلان نیست اگر چه ممکن است مورد غفلت قرار گیرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۴۹)

به بیان دیگر، اگر فطرت ساده انسان عاری از تعصبات باشد به دین توحید اذعان می‌کند و گواهی می‌دهد که مجموعه جهان هستی متکی به خداوند یگانه است که ماورای همه اسباب می‌باشد و باید در برابر خدا خضوع کرد و برنامه زندگی را طبق تدبیر و هدایت او تنظیم کرد. برخی در تطبیق سنت دینی بر این حکم فطرت به درک واقعیت نایل می‌شوند و خداوند را از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر و همواره و همه‌جا با انسان می‌دانند و به سرپرست و شفیع غیر از خدا قائل نیستند و از این‌رو، فقط او را بدون شریک قراردادن کسی می‌پرستند. اما علت پیدایش ادیان باطل مانند بت‌پرستی یا دوگانه‌پرستی خطا در تطبیق سنت دینی بر حکم فطری مزبور می‌باشد. به عنوان نمونه، این باور که انسان زمینی موجودی پست است و نمی‌تواند راهی برای ارتباط با خداوند متعال داشته باشد موجب این اعتقاد می‌شود که می‌توان با تقرب جستن به برخی بندگان گرامی خدا که مجرد از ماده و طاهر از آلودگی‌های جهان طبیعت هستند مانند ارواح کواکب و یا رب‌النوع‌ها و یا انسان‌های مقرب، به قرب الهی رسید. اما چون این بندگان مقرب خداوند از حواس ما پنهان هستند و مقامی برتر از انسان‌ها دارند باید مجسمه‌هایی را به صورت بت‌ها ساخت و از این راه آنها را عبادت کرد و به آنها تقرب جست. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۶، ص ۱۸۹)

۳. اصالت و استقلال قائل شدن برای شفیعیان پنداری به دلیل فراموشی ماورای طبیعت

اگر در تاریخ به عقب برگردیم، می‌بینیم که ادیان با همه اختلاف و تشتتی که دارند از دین واحد ریشه‌داری یعنی دین توحید که فطرت انسان به آن دعوت می‌کند، منشعب شده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۸۹) حتی اگر در حقیقت معنای بت‌پرستی که مبتنی بر شرک است، تأمل کنیم، می‌یابیم که مبتنی بر اساس توحید در خالقیت و قائل‌شدن به شفیعیان نزد او بوده است که برای تقرب جستن به خالق، آنها را می‌پرستیدند. اگر چه بت‌پرستی بعدها از مجرایش منحرف شد و برای خدایانی غیر از خداوند متعال نیز استقلال و اصالت قائل شدند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۰۳-۱۰۴) گاهی انسان‌ها به تدریج رب نوع و حتی رب الارباب (خدای سبحان) را به کلی فراموش می‌کردند و صرفاً به بت‌ها متوسل می‌شدند؛ زیرا خیال و حس بت‌ها را در نظر آنان زینت می‌داد و به یاد آنها می‌آورد و ماورای آن را فراموش می‌کردند و این باعث می‌شد که نزد آنها جانب بت بر جانب خدای سبحان غلبه کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۴۹)

۴. اشتباه در تشخیص مصداق رب

اگر چه مورخان نتوانسته‌اند آغاز ظهور عقیده به ربوبیت در میان انسان‌ها را کشف کنند، ولی دریافته‌اند که باور به ربوبیت از قدیمی‌ترین دوران حیات بشری، قرین با انسانیت بوده است حتی اقوام وحشی که آنها را در اطراف جهان مانند آمریکا و استرالیا کشف کرده‌اند و از جهت بساطت و سادگی شبیه انسان‌های اولی هستند، به وجود قوای برتری که فراتر از طبیعت هستند، معتقدند و این در حقیقت همان باور به ربوبیت است، هر چند معتقدان به آن در تشخیص مصداق «رب» دچار اشتباه شده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۴۹-۳۵۰) و بدین گونه دین باطلی را وضع کرده‌اند.

۵. باور به خودکفا شدن عقل برای وضع دین جدید

برخی معتقد هستند بشر تا قبل از بعثت پیامبر اسلام نیاز داشت که برای ادامه زندگی از هدایت‌های وحیانی پیامبران بهره برد اما آمدن پیامبر خاتم نشانگر آن است که انسان‌ها به مرحله‌ای از تکامل عقلی رسیده‌اند که می‌توانند با تکیه بر عقل خودشان به صلح، آسایش و سعادت دست یابند و نیازی به وحی و نبوت ندارند. علامه طباطبایی استدلال قائلان به دیدگاه مزبور را چنین گزارش می‌کند:

بنابراین، هر مرحله از مراحل تکامل انسان، روش زندگی و به عبارت دیگر تکالیف و مقررات دینی تازه و مناسب با نیازمندی‌های تربیتی آن مرحله را می‌خواهد و هرگز نمی‌توان دین و یا یک روش زندگی را همیشگی و ابدی فرض نمود. و از آن جمله شریعت مقدس اسلامی نیز که دینی واقعی و راهنمای حقیقی بشر می‌باشد، نمی‌شود دینی ابدی باشد! و بنابراین معنای خاتم‌النبین بودن نبی اکرم ... این است که تاکنون بشر به واسطه ضعف تعقل، احتیاج داشت برای زندگی خود از ماورای تعقل و تربیت بشری هدایت شود، ولی در این زمان (قرن هفتم میلادی) ... خودشان با کمک تعقلشان به زندگی‌شان ادامه دهند که از این به بعد از وحی و نبوت مستغنی هستند. (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۲۹)

نقد

خلاصه مدعای مزبور این است که عقل انسان خودکفا است و به تنهایی، انسان را به پیروی از اعتقادات و اعمال حق و سیر در راه فضیلت و تقوا دعوت می‌کند. از این‌رو، به بعثت پیامبران نیازی نیست.

چنین دیدگاهی درباره منشأ دین باطل است؛ زیرا:

مقدمه اول: آن عقلی که انسان را به حق دعوت می‌کند عقل عملی است که حکم به حسن یا قبح می‌کند و مشخص می‌کند چه عملی حسن و نیکو و چه عملی قبیح و زشت است، نه عقل نظری که حقایق اشیا را درک می‌کند.

مقدمه دوم: عقل عملی مقدمات حکمش را از احساسات باطنی می‌گیرد.

مقدمه سوم: آن احساساتی که در هر انسانی در آغاز وجودش بالفعل موجود است قوه شهوت و قوه غضب است، اما قوه ناطقه قدسی در آغاز وجود انسان بالقوه است و هیچ فعلیتی ندارد.

مقدمه چهارم: قوه شهوت و غضب به‌عنوان احساسات فطری، عامل اختلاف میان انسان‌ها هستند و مانع می‌شوند که قوه ناطقه انسان بالفعل شود. شاهد بر این مدعا این است که ما وضع انسان‌ها را به چشم خود می‌بینیم که هر قوم و یا فردی که فاقد تربیت صالح باشد، به‌زودی به‌سوی توحش و بربریت متمایل می‌شود، با این که همه انسان‌های وحشی، هم عقل دارند، و هم فطرتشان علیه آنان حکم می‌کند، ولی می‌بینیم که هیچ کاری صورت نمی‌دهند.

نتیجه: ناگزیر باید بپذیریم که بشر نیازمند وحی و نبوت است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۴۸) بنابراین، سعادت و کمالی که نبوت عامل تأمین آن می‌باشد اگر چه برای فطرت انسان بیگانه نیست؛ بلکه فطرت به‌سوی آن هدایت می‌کند؛ اما هدایت فطرت به فعلیت نمی‌رسد مگر این که نبوت، فطرت را یاری کند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۵۱-۱۵۲)

۶. باور به تاریخمندی دین و لزوم وضع سنت اجتماعی (دین) متناسب با مصالح و مقتضیات دوران جدید

برخی جامعه‌شناسان و قانون‌دانان معاصر معتقد هستند که قوانین اجتماعی باید به دنبال تحولات اجتماع و تکامل آن متحول شود و تکامل یابد و با تغییر زمان و پیشرفت تمدن و فرهنگ تغییر کند؛ (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶۲) زیرا قوانین مدنی تابع وضعیت اجتماع است و چون اجتماع در یک حال ثابت نمی‌ماند و متحول می‌شود، قوانین نیز باید متحول شوند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۳۵) توضیح این که قوانین عمومی به منظور صلاح حال بشر و اصلاح زندگی او وضع می‌شود، از این رو، باید همواره با تحولات اجتماعی متحول شود، و با پیشرفت اجتماع پیشرفت کند و هر چه بشر به سوی کمال صعود می‌کند، باید قوانین او هم کاملتر شود.

علت این که شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی با شریعت اسلام نسخ شد این بود که احوال و اوضاع حیات انسانها در عصر حضرت محمد تغییر کرده بود. شکی نیست که تفاوت اوضاع بشر در دوره معاصر در مقایسه با اوضاع انسان در عصر نزول قرآن و تشریع قوانین اسلام حتی بسیار بیشتر از تفاوت اوضاع بشر در عصر نزول قرآن با احوال بشر در روزگار حضرت عیسی بن مریم و موسی (علیهما السلام) است. همین تفاوت باعث می‌شود که احکام اسلام هم نسخ شود و قوانین دیگری که قابل انطباق بر مقتضیات عصر حاضر است، تشریع گردد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۳) به عبارت دیگر، چون اسلام به همهٔ امور انسان موجود در عصر نزول قرآن پرداخت، توانست اجتماع بشری آن زمان را به سعادت حقیقی و به تمام آرزوهایی که در زندگیش داشت، برساند، اما مرور زمان به کلی راه‌های زندگی بشر را عوض کرده است. حیات فرهنگی بشر معاصر و زندگی صنعتی وی در تمدن جدید هیچ شباهتی به زندگی ساده بشر در چهارده قرن قبل ندارد؛ زیرا آن روز، وسایل زندگی منحصر به وسایل طبیعی و ابتدایی بود، ولی امروز بشر در اثر تلاش‌های طولانی و جانکاهش به میزانی از پیشرفت و تکامل مدنی رسیده که اگر مثلاً کسی بخواهد وضع امروز او را با وضع قدیمش مقایسه کند، مثل این است که دو نوع جاندار متباین و غیر مربوط به هم را با یکدیگر مقایسه کند. با این حال چگونه ممکن است قوانین و مقرراتی که چهارده قرن قبل برای تنظیم امور زندگی ساده بشر وضع شده است، بتواند امور زندگی حیرت‌انگیز بشر در دوره معاصر را تنظیم کند و چطور ممکن است آن قوانین، سنگینی وضع امروز را تحمل کند؟ (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۲۰)

[مبنای دیدگاه مزبور این است که] دین در واقع همان سنت اجتماعی است که در قالب و شکل دین مطرح شده است و در نتیجه همانند بدنه و ساختار اجتماعات بشری در حال تحول تدریجی از نقص به کمال است. بنابراین دین اسلام یک الگوی برتری است که فقط بر زندگی انسانی که در عصر نبوت یا نزدیک آن می‌زیست، انطباق دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۹۷) و نمی‌توان دین اسلام را روش زندگی ابدی و همیشگی تلقی کرد؛ بلکه تکامل انسان در طی زمان و تغییر شرایط وی، نیازها و احتیاجات بیشتر و جدیدتری را ایجاب می‌کند که مقتضی تکالیف و مقررات دینی جدید و متناسب با آنها می‌باشد.

(طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، ص ۱۲۹)

نقد

دیدگاه مزبور درباره لزوم وضع دین جدید به دلیل تاریخمندی قوانین دین اسلام و عدم تناسب آنها با مصالح و مقتضیات جوامع جدید نادرست است؛ زیرا:

۱. دانشمندان و قانون‌گذاران یادشده که قوانین اجتماعی را صرفاً تابع وضعیت اجتماع می‌دانند در قانون‌گذاری به معنویات از قبیل معارف توحیدی و فضائل اخلاقی و روحی اعتنایی نمی‌کنند و فقط به سیر تکامل اجتماعی مادی توجه می‌کنند. اما قرآن، اساس قوانین را بر توحید فطری و اخلاق فاضله فطری بنا کرده و مدعی است که تشریع قوانین باید مبتنی بر تکوین و وجود باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۶۳) توضیح این که اسلام در تشریعش تنها کمالات مادی و طبیعی انسان را در نظر نگرفته، بلکه حقیقت وجود بشر را نیز مورد توجه قرار داده است و اساس تشریعش به منظور کمال و رشد روحی و جسمی و سعادت مادی و معنوی انسان است. در قوانین دینی وضع انسان اجتماعی از جهت تکامل دینی معیار قرار گرفته است، نه انسان اجتماعی از جهت تکاملی که در صنعت و سیاست دارد. اما دانشمندان مزبور به جهت غور در مباحث اجتماعی مادی و توجه به ماده که همواره در حال تحول و تکامل است اجتماع مورد نظر دین را نیز همان اجتماع مادی جسمانی پنداشته‌اند. از این رو گفته‌اند باید دین با تحول اجتماع متحول و منسوخ شود، در حالی که دین، اساس شرایع خود را صرفاً جسم قرار نداده، بلکه هم جسم و هم روح را منظور داشته است.

بنا بر این اگر کسی بخواهد ناتمامی قوانین اسلام را اثبات کند، باید یک فرد یا یک اجتماع دینی را بیابد که دارای تمامی تربیت‌های دینی و زندگی مادی باشد که دنیای امروز اجازه آن را می‌دهد سپس ملاحظه کند که آیا آن فرد یا جامعه نقصی دارد که محتاج به تکمیل باشد؟ اگر چنین فرد و چنین اجتماعی را پیدا کردیم، آن وقت حق داریم مدعی شویم که دین اسلام برای بشر امروز کافی نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۳۳)

۲. اساس سنت دینی انسانیت است که حقیقتی واحد، ثابت و مشترک بین همه افراد است. توضیح این که از یک سو، انسان دارای فطرتی خاص به خودش است، که او را به سنت خاصی در زندگی و راه معینی که منتهی به هدف و غایتی خاص می‌شود، هدایت می‌کند و جز آن راه را نمی‌تواند پیش گیرد. آیه «فَطَرَتَ اللَّهُ الْبَنِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم، ۳۰) بر این مطلب دلالت دارد. از سوی دیگر، انسان‌هایی که در دنیا زندگی می‌کنند، از نوع واحدی هستند که از جهت ساختار وجودشان که از روح و بدن تشکیل شده و از جهت سودها و زیان‌هایشان مشترک هستند و این امور در افراد مختلف تفاوتی ندارد. پس انسان از این جهت که انسان است بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۶، ص ۱۷۹)

۳. اختلاف میان دو عصر از جهت صورت زندگی مربوط به کلیات شؤون زندگی نیست، بلکه در مصادیق و موارد است. توضیح این که نیازهای انسان در زندگی اموری مانند خوراک، پوشاک، مسکن و وسیله نقلیه است. همچنین وی نیاز به جامعه‌ای دارد که بین افراد آن جامعه زندگی کند و نیازمند به روابط جنسی، تجاری، صنعتی و عملی است که نواقص زندگی وی را تکمیل کند. این نیازهای کلی بشر تا زمانی که وی انسان است و دارای فطرت، ساختار و حیات بشری می‌باشد، هیچ وقت تغییر نمی‌کند و انسان امروز و انسان‌های اولیه نیز هیچ فرقی در این نیازمندی‌ها ندارند؛ بلکه اختلاف آنها در مصادیق و وسایلی است که با آن نیازهای مادی خود را بر طرف می‌سازند. همچنین تفاوت آنها در مصادیق نیازهایی است که از آنها و وسایل تأمین آنها آگاه شده‌اند. مثلاً انسان اولیه برای تغذیه از میوه‌ها، گیاهان و گوشت شکار به گونه‌ای ساده و بسیط بهره می‌برد؛ اما بشر معاصر به دلیل مهارت و ابداعاتش، هزاران نوع غذا و نوشیدنی تهیه می‌کند. این اختلاف فاحش در مصادیق غذا در زمان گذشته و در زمان معاصر باعث نمی‌شود که انسان امروز با انسان دیروز دو نوع انسان شوند، چون غذاهای آنها از جهت

این که غذا هستند و موجب رفع گرسنگی می‌شوند، مشترک می‌باشند. اعتقادات کلی بشر اولیه در مورد نیازهای دیگرش نیز با مرور زمان تغییر نکرده است، بلکه در بشر معاصر نیز اعتقادات مزبور وجود دارد.

قوانین کلی که در اسلام وضع شده مطابق فطرت بشر و مقتضای سعادت او است و این قوانین با جایگزینی وسیله‌ای به جای وسیله دیگر برای رفع نیازهای مزبور باطل نمی‌شود و تا زمانی که آن وسیله مطابقتش با اصل فطرت محفوظ باشد و موجب دگرگونی و انحراف فطرت نشود، مقبول اسلام است اما در صورتی که آن وسیله با فطرت ناسازگار باشد سنت اسلامی با آن موافقت نمی‌کند چه در عصر گذشته و چه در عصر جدید.

دسته دیگر از قوانین، احکام جزئی از قبیل احکام مالی، انتظامی و نظامی مربوط به دفاع و نیز قوانین تسهیل ارتباطات و حمل و نقل و اداره شهر می‌باشد. این قوانین مربوط به حوادث جاری است که روز بروز رخ می‌دهد و سریع هم تغییر می‌یابد. زمام این گونه قوانین در دست والی و متصدی امر حکومت است. والی جامعه حق دارد در باره امور داخلی و خارجی جامعه از قبیل جنگ و صلح و امور مالی و امور غیر مالی تصمیم بگیرد؛ البته این تصمیم‌گیری‌ها باید به مصلحت جامعه باشد و پس از مشورت با مسلمانان صورت گیرد هم چنان که آیه شریفه: «و شاورهُمْ فی الْأُمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران، ۱۵۹) بر این نکته دلالت دارد. چنین قوانینی که والی جامعه صادر می‌کند در حوزه امور عمومی می‌باشد. این گونه احکام و تصمیمات جزئی با تغییر مصالح و اسبابی که پیوسته برخی از آنها پدید می‌آید و برخی از آنها از بین می‌رود، تغییر می‌کند. بنابراین این دسته قوانین با احکام الهی که قرآن و سنت مشتمل بر آن است و منسوخ نمی‌شود، متفاوت است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۱۲۰-۱۲۱)

ب. عوامل گرایشی

دسته دیگر از عوامل پیدایش ادیان باطل ناشی از گرایش‌های بشری است. هواهای نفسانی و گرایش انسان به جلب منفعت و دفع ضرر در این دسته عوامل قرار دارند که در ادامه به توضیح آنها می‌پردازیم.

۱. هواهای نفسانی و هوس‌ها

هواهای نفسانی و هوس‌ها موجب می‌شود برخی سراغ بدعت‌گذاری بروند و هواهای نفسانی را در قالب دین و به نام آن عرضه کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۲۶۵) نمونه آن، اختلافات و انشعابات است که فرقه‌های مختلف یهودی و مسیحی به آن دعوت می‌کنند که اموری است که هوس‌های آنها اختراع کرده است و موجب ایجاد گروه‌ها و احزاب دینی شده است. آنها رنگ هوا و هوس‌ها و اغراض و مطامع خود را به دین خدای سبحان یعنی دین توحید زدند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۳۱۰)

۲. انگیزه جلب منفعت

پژوهش‌های تاریخی نشان می‌دهد که خضوع در برابر موجودی به علت ربوبیتش از قدیمی‌ترین زمان‌ها بین انسان‌ها رواج داشته است مخصوصاً میان توده مردم که بت‌ها را برای این که رب، نفعی را به آنها برساند، می‌پرستیدند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۶، ص ۷۴) توضیح این که تاریخ بت‌پرستی گواهی می‌دهد که بت‌پرست‌ها برای بقای حیات، خودشان را نیازمند به اسباب زیادی مانند خوراک، پوشاک، مسکن، همسر، فرزند و خویشاوندان می‌دانستند. آنها معتقد بودند که هر نوع از انواع نیازها مرتبط با سببی خاص است که آن سبب، وسیله رفع آن نیاز را به آنها می‌دهد؛ مانند سببی که از آسمان باران را می‌باراند و موجب رویاندن چراگاه‌ها و علوفه برای چارپایان می‌شود یا سببی که امور دشت و کوه را تدبیر می‌کند یا موجب ایجاد محبت یا الفت می‌شود یا امور دریا یا کشتی‌های جاری در آن را تدبیر می‌کند. چون بت‌پرستان درمی‌یافتند که خودشان با توانشان نمی‌توانند نیازهای ضروری مزبور را تأمین کنند به‌ناچار در برابر سببی که آن نیاز را برآورده می‌کرد خضوع می‌کردند و وی را اله قرار می‌دادند و می‌پرستیدند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۷، ص ۳۰-۳۱)

۳. انگیزه دفع ضرر

یکی دیگر از انگیزه پرستش بت‌ها این بود که رب بت، شری را از پرستش‌کننده بت رفع کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۶، ص ۷۴) توضیح این که بت‌پرستان می‌دیدند که انسان آماج تیرهای حوادث است و در محاصره ناملازمات و بلاهای عام و بزرگ مانند سیل، زلزله، طوفان، قحطی و در معرض گرفتاری‌های جزئی بی‌شمار مانند بیماری‌ها، دردها، سقوط، فقر، عقیم بودن، دشمن و حسود است. بت‌پرست‌ها می‌پنداشتند اسبابی قاهر وجود دارند که این بلاهای کمرشکن را می‌فرستد و این اسباب را مخلوقات برتر مانند ارباب انواع، ارواح ستارگان یا اجرام آسمانی می‌پنداشت و به جهت ترس از خشم و عذاب این اسباب، آن را به‌عنوان الهه قرار داده و می‌پرستیدند تا با اظهار خضوع و ذلت، آنها را از خودشان راضی کنند و در نتیجه از سختی‌ها و بلاها نجات یابند و از شرور و ضررهایی که از سوی آنها نازل می‌شد، در امان باشند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۷، ص ۳۱)

از میان دو انگیزه مزبور یعنی عبادت به جهت جلب منفعت و عبادت به انگیزه دفع ضرر، دومی برای برانگیختن انسان تأثیرگذارتر می‌باشد و انسان را بیشتر به سمت خضوع در برابر رب و عبادتش سوق می‌دهد؛ زیرا انسان به‌حسب طبعش، نعمت‌هایی را که از آنها برخوردار است تا زمانی که نزدش است مملوک خودش می‌بیند و توجهی به این ندارد که ممکن است آنها را از دست بدهد و درد فقدانشان را تصور نمی‌کند بر خلاف ضررهایی که آنها را به طور بالفعل می‌یابد و نعمت‌هایی را که از دست می‌دهد و درد فقدانش را می‌چشد. در این موارد، فطرت انسان را متنبه می‌سازد که به ربی که ضرر را از وی دفع می‌کند پناه برد تا نعمتی را که از دست داده، دوباره به دست آورد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، جلد ۶، ص ۷۶)

ج. عوامل کنشی

به نظر علامه طباطبایی دسته دیگر از عوامل پیدایش ادیان باطل مربوط به عملکرد انسان می‌شود و افعال انسان مانند حسادت‌ها، تفرقه‌ها و تقطیع دین حق منشأ پیدایش دین‌های باطل می‌شود که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

۱. اختلافات ناشی از ظلم و فساد برخی عالمان دینی

یکی از عوامل پیدایش ادیان باطل، ظلم و حسادت برخی عالمان دین است. توضیح این که برخی عالمان اهل کتاب علی‌رغم این که دین حق برای آنها آشکار و معلوم شد به جهت ظلم یا حسادتی که میان آنها رایج بوده دچار تفرقه و اختلاف در دین الهی واحد شدند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۸، ص ۳۱) و در معارف دین و امور راجع به مبدأ و معاد دچار تشتت شدند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۱۱) و بدعت‌گذاری کردند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۸، ص ۳۲) و به مخفی‌کردن و کتمان تعالیم الهی و تأویل و تحریف آنها پرداختند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۳۸۹) که به ایجاد انشعابات در دین و پیدایش احزاب مختلف منجر شد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۸، ص ۳۱) در قرآن مجید نیز چندین بار تکرار شده که منشأ اختلاف در دین، بغی پس از آگاه شدن از حق است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» «آل عمران، ۱۹»

علامه طباطبایی در توضیح این آیه چنین می‌نویسد:

دینی که همه پیغمبران مردم را به سوی آن دعوت کرده‌اند، عبارت از خداپرستی و تسلیم در برابر دستوره‌های اوست. و علمای ادیان با آن که راه حق را از باطل تشخیص می‌دادند، به واسطه تعصب و دشمنی زیر بار حق نرفته هر یک راهی را پیش گرفتند، و در نتیجه ادیان مختلف در روی زمین پیدا شد. (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف، ص ۳۵)

۲. تفرقه و تشتت جسمی

تفرقه و تشتت از جهت جسمی نیز در ایجاد ادیان باطل نقش دارد. توضیح این که تا زمانی که افراد یک امت به طور دسته‌جمعی با هم زندگی می‌کنند و با یکدیگر در ارتباط هستند عقاید آنها نیز با یکدیگر اتصال داشته و در اثر تماس و تأثیر متقابل یکی می‌شود و اختلاف عقیدتی در بین آنها رخنه نمی‌کند. اما وقتی از یکدیگر جدا می‌شوند مشرب‌ها و مسلک‌های آنها هم مختلف می‌شود و هر گروهی دارای افکار و آرای مستقل می‌شود و دچار تفرقه و جدایی باطنی و در نتیجه اختلاف عقیدتی می‌شوند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۳۷۳-۳۷۴)

۳. صبغه قومی یافتن دین

صبغه قومی یافتن دین الهی یکی دیگر از عوامل پیدایش ادیان باطل است. توضیح این که مقتضای طبیعت حیات دنیوی و زمینی، تغییر و تحول می‌باشد که منجر به تغییر رسوم و آداب و شعائر قومی در میان اقوام و ملت‌ها می‌شود و چه بسا موجب تغییر و انحراف در مراسم دینی و داخل شدن امور غیردینی در دین یا کنار گذاشتن برخی اجزای دین می‌شود و اغراض و اهداف دنیوی به جای اهداف دین الهی قرار می‌گیرد. در این هنگام است که دین صبغه قومی می‌یابد و به هدفی غیر از هدف اصلی‌اش دعوت می‌کند و منکرات تبدیل به معروف می‌شود و چون سازگار با هوس‌ها و شهوات انسان‌ها است مردم از آن طرف‌داری می‌کنند و معروف تبدیل به منکر می‌شود و پشتیبانی نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۱، ص ۳۱۰)

۴. جلب قلوب پیروان بت‌پرستی

یکی از علل پیدایش ادیان باطل این است که دعوت‌کنندگان به دین، به منظور جلب قلوب مردم برای پذیرش دعوتشان به دین و قبول تعالیم دینی، دین حق را در قالب ادیان باطل مانند بت‌پرستی ارائه کردند؛ مانند پولس که اصول دین مسیحیت را در قالب بت‌پرستی مطرح کرد و آموزه‌هایی مانند دنیوی شدن امر الوهی، صلیب و فدیة را که در ادیان قدیمی بود و مردم معاصر با شروع دعوت مسیحیت به آن معتقد بودند، تبلیغ کرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۳، ص ۳۲۲)

۵. تقطیع دین حق و گرفتن بخشی از آن

یکی از عوامل پیدایش ادیان باطل، پاره‌پاره کردن دین توحید است که پیامبران به آن دعوت می‌کردند. توضیح این که برخی انسان‌ها دین توحید را که دین واحد است قطعه‌قطعه کردند و هر گروهی بخشی را گرفته و بقیه را رها کردند و دستور الهی به پرستش خداوند یگانه را ترک کردند. چنین آسیبی در ادیان بت‌پرستی، یهودیت، مسیحیت، مجوس و صابئین ایجاد شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۱۴، ص ۳۲۳)

۶. انحراف در توصیف ربوبیت

یکی دیگر از علل اختلاف در مکاتب و ایجاد ادیان باطل انحراف در توصیف ربوبیت خداوند متعال است. توضیح این که مؤمنان پروردگار را به اسماء، اوصاف و افعالی توصیف می‌کنند که استحقاق و لیاقت آن را دارد. آنها به چنین توصیفات حقی ایمان دارند و طبق آن توصیفات که درباره خدا دارند، عمل صالح انجام می‌دهند. ولی کافران خداوند را به اسماء و صفاتی که سزاوار خدا نیست، توصیف می‌کنند؛ مانند این که برای خداوند، شریک و فرزندی قائل می‌شوند و در نتیجه، یگانگی خداوند را نفی می‌کنند یا خلق و ایجاد را به طبیعت یا دهر نسبت می‌دهند یا نبوت یا رسالت برخی رسولان الهی یا برخی از ضروریات دین حق را انکار می‌کنند و بدین‌گونه حق را کتمان می‌کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۱۴، ص ۳۶۱)

۷. وضع سنت استحسانی برای تأمین سعادت زندگی ابدی

یکی از منشأهای پیدایش دین باطل، وضع قوانین توسط بشر برای تأمین سعادت حیات ابدی است. توضیح این که اگر چه اقوام مختلف در تشخیص نوع زندگی بعد از مرگ اختلاف دارند، ولی همگی احساس کرده‌اند که پس از مرگ حیاتی سرمدی و جاودانه دارند. از این رو، هر قومی بر طبق سلیقه و استحسان خود برای تأمین سعادت زندگی ابدی، سنت و مقرراتی برای خود معین و به آن پای بند شده است. به عبارت دیگر، نگرش انسان‌ها به زندگی موجب می‌شود نیازهایی متناسب با آن زندگی را احساس کنند و در نتیجه به اعمالی رهنمون می‌شوند که معمولاً موجب برآورده شدن آن نیازها می‌گردد و ناگزیر فعالیت‌های روزمره خودشان را با آن اعمال که همان سنت و دین است، تطبیق می‌دهند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۶، ص ۱۷۰-۱۷۱)

۸. تکریم بزرگان قبیله با ساختن و پرستش بت آنها

پس از آدم و حوا، انسان‌ها به تدریج جمعیت‌شان بیشتر شد و دور هم جمع شدند و زندگی دسته جمعی داشتند و با افزایش شمار آنها، به قبیله‌های مختلف منشعب شدند. در هر قبیله بزرگانی بودند که افراد قبیله به آنها احترام می‌گذاشتند. وقتی که این بزرگان می‌مردند اعضای قبیله مجسمه آنها را می‌ساختند و به ستایش آنها می‌پرداختند و بدین گونه بت‌پرستی

در میان مردم رایج شد. در روایات پیشوایان دینی یکی از علل پیدایش بت‌پرستی نیز همین امر معرفی شده و تاریخ بت‌پرستی نیز مؤید این مدعا است. (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف، ص ۵۲)

۹. بی‌پرده بیان کردن حقایق عرفانی برای توده مردم

به باور علامه طباطبایی، حقایق عرفانی باید در لفافه بیان شود؛ زیرا اگر این معارف الهی و حقایق عالی‌مرتبه، بی‌پرده برای توده مردم که با حس و محسوسات مأنوس هستند، بیان شود و پایه سنت‌های دینی قرار گیرد، به بت‌پرستی منجر می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، ص ۲۹۴) زیرا این معارف دقیق، برتر از سطح حس و خیال هستند؛ از این رو، فقط افراد اندکی از اهل معرفت توان فهم آنها را دارند و توده مردم که فهم آنها در حد شناخت امور محسوس و خیالی است توان فهم این معارف را ندارند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، ص ۲۹۲)

بر این اساس، دین اسلام حقایق عرفانی را در لفافه بیانات عمومی ارائه کرده است و این حقایق را بی‌پرده بیان نکرده است. (علامه طباطبایی، ۱۳۸۷ ب، ص ۹۸) از این رو، از آسیب یادشده مصون مانده است. اما برخی عرفان‌ها مانند عرفان هندی اگر چه مقصودی جز توحید خالص ندارد اما به دلیل بیان بی‌پرده حقایق عرفانی، وقتی وارد ذهن توده مردم شد آنها را به بت‌پرستی سوق داد و موجب شد به جای خدای یگانه، سراغ پرستش فرشتگان و قدیسان بروند و آنها را به عنوان خدایان عبادت کنند. علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد:

اگر به عرفان هندی مراجعه کرده، اوپانیشادهای کتاب مقدس ودا (بخش معارف الهی کتاب ودا) را از نظر بگذرانیم و آغاز و انجام مطالب را به همدیگر برگردانیم و هر سخنی را با اشیاء و نظایر آن سنجیده، تفسیر کنیم، خواهیم دید که جز یک توحید دقیق و بسیار عمیق مقصدی ندارد، ولی در عین حال سخنان استوار و پایدار خود را به اندازه‌ای دریده و بی‌پرده بیان می‌کند که هر مراجعه‌کننده‌ای که از مطالب عرفانی اطلاع کامل ندارد، سخنان نغز و استوار آن را جز یک رشته افکار خرافی نخواهد اندیشید و لاقلاً از بیاناتی که توحید حق را با کمال دقت وصف می‌کند، جز حلول و اتحاد و افکار بت‌پرستی نخواهد فهمید.

....همان عرفانی که جز توحید خالص پاک خدای پاک، هیچ مقصد و هدفی ندارد، وقتی که وارد افهام عامه پیروان خود گردیده، درست در قطب مخالف قرار گرفته و تبدیل به بت‌پرستی شده و به جای خدای یگانه، خدایانی به عدد هوس‌های مردم، مورد پرستش قرار گرفته است. (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، ص ۴۹-۴۸)

نتیجه‌گیری

به باور علامه طباطبایی واژه دین به معنای شیوه زندگی است و شامل دین توحید، ادیان شرک‌آمیز و حتی مادی‌گرایی و الحاد می‌شود. دین حق واحد است و منشأ آن اراده تشریعی خداوند می‌باشد، اما ادیان باطل که در مقابل دین حق هستند، توسط انسان‌ها وضع شده‌اند. می‌توان عوامل پیدایش دین از دیدگاه علامه طباطبایی را در سه گونه گنجانند:

گونه اول: عوامل بینشی مانند قیاس فعل الهی به فعل مخلوقات، خطا در تطبیق سنت دینی بر حکم فطرت در باب خضوع موجود ضعیف در برابر موجود قوی، اصالت و استقلال قائل شدن برای شفیعیان پنداری به دلیل فراموشی ماورای طبیعت، اشتباه در تشخیص مصداق رب، باور به خودکفا شدن عقل برای وضع دین جدید و باور به تاریخمندی دین و لزوم وضع سنت اجتماعی (دین) متناسب با مصالح و مقتضیات دوران جدید است.

گونه دوم: عوامل گرایشی مانند هواهای نفسانی و هوس‌ها، انگیزه جلب منفعت و انگیزه دفع ضرر است.

گونه سوم: عوامل کنشی مانند اختلافات ناشی از بغی (ظلم و فساد) عالمان دینی، تفرقه و تشتت جسمی، صبغه قومی یافتن دین، جلب قلوب پیروان بت‌پرستی، تقطیع دین حق و گرفتن بخشی از آن، انحراف در توصیف ربوبیت، وضع سنت استحسانی برای تأمین سعادت زندگی ابدی، تکریم بزرگان قبیله با ساختن و پرستش بت آنها و بی‌پرده بیان کردن حقایق عرفانی برای توده مردم است.

منابع

- علامه طباطبائی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، مکتبه النشر الاسلامی.
- ، (۱۳۸۸ الف)، قرآن در اسلام، چاپ سوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- ، (۱۳۸۸ ب)، شیعه در اسلام، چاپ پنجم، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- ، (۱۳۸۸ ج)، بررسی‌های اسلامی، چاپ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- ، (۱۳۸۷ الف)، تعالیم اسلام، چاپ اول، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- ، (۱۳۸۷ ب)، رسالت تشیع در دنیای امروز، چاپ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- کلینی، محمد، الکافی، (۱۴۲۹ ق)، چاپ اول، قم، دارالحديث.
- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۹۸)، آموزش عقاید، چاپ یازدهم، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ، (۱۳۹۴)، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، چاپ نهم، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- یوسفیان، حسن (۱۳۹۱)، کلام جدید، چاپ پنجم، تهران، انتشارات سمت.

